

# یادداشت ماریو بارکاس یوسا درباره «گرگ بیابان» هرمان هسه

ترجمه رامین مولایی

غیرمنطقی - را یادآوری می‌کرد که از آن دهه به بعد، تکثیر روزآمد پایه‌ها ادبیات را در سیلاب خود غرق می‌کردند.

اما در عین حال «گرگ بیابان» کتلی رنالیستی نیست، بلکه داستانی است که جهانی سمبولیک را تشریح می‌کند. داستانی که در آن توصیفات، دیدگاه‌ها و نشانه‌ها مهیابند و وقایع ساده، ظاهری و یا نمادین هستند و خلاصه‌سازی یا هرگونه کوتاه کردن متن بدون از میان بردن عنصری اصلی و بنیادین در داستان مشکل است. ساختار این زمان بسیار ساده است؛ دو جعبه چینی، یک راوی ناشناس پیشگفتاری در معرفی گرگ بیابان می‌نویسد، هری هالر، مردی پنجاه ساله با سراسری رتاشیده برای چند ماه در منزل عمویش به تفکر پرداخته و متنی را که ننه اصلی رمانش است در همان منزل جا می‌گذارد. از دل دست نوشته‌های هری هالر متن دیگری بروز می‌کند، نوعی نوحه یا چون رونوشتی از آن؛ در واقع بدلی از گرگ بیابان که فردی ناشناس به‌طرز اسرارآمیزی به دستش می‌آورد.

سراسر زمان در یک سطح از واقعیت جریان نمی‌یابد بلکه از سطح واقعیت عینی رنالیستی، آغاز و در سطح واقعیت خیالی، فانتزی، خاتمه می‌یابد، که طی آن هری هالر در موقعیتی استثنایی به گفتگو با یکی از ارواح ماندگار می‌پردازد، موسسات رییس از آن با کونه هم گفتگو کرده بود. از این رو در طول داستان چرخش‌های کیفی متعددی وجود دارند که به واسطه آن‌ها روایت از عینی به ذهنی و از نظر سبک ادبی از رنالیسم به فانتزی جهش می‌کند.

اما از سویی دیگر علائیت داستان در تمامی این چرخش‌ها دچار خشه و تغییر نمی‌شود. در مقابل به راوی رمان - آن که کتاب را معرفی می‌کند و از متن آگاه است، هری هالر و نویسنده تراکتان - به نوبه خود قلابی در گذشته، ناظرانی تندخو و خودکام‌نمادند. این قابلیت و برتری یا به‌معنی بدگلی - ناتوانی از متوقف ساختن عمل فکر و نیز رهایی‌یابی از این درون‌گویی مداوم - آن چیزی است که هری هالر را به گرگ بیابان تبدیل کرده است. به این ترتیب و با این فرمول در واقع همه یک پیرو توپ را که به بی‌شمار افراد زمان ما منقسم می‌شود، خلق می‌کند؛ گوشه‌نشینان و تارک ناهنگ زندانیانی که به سبک خود امکان برقراری ارتباط خویش با دیگران را دشوار می‌سازند و با از میان می‌برند و زندگی آن‌ها نوعی جلائی وطن و تبعید است که در طی آن آندوه، تلخی و عصیان خود را در برپایر دنیایی که مقبول‌شان نیست و در آن خود را چون وصله‌ای ناچیز می‌بینند، نشخوار می‌کنند. به‌عنوان یک نمونه از پارادوکس‌هایی که در تاریخ ادبیات فراوان هستند، این زمان که با شقیق و عزم به ترقی دادن زندگی و حیات انسانی و نیز به نمایش درآوردن نابینایی افرادی چون هری هالر، زندانیان اندیشه و جهالت که تفکر زندگی روزمره و نیز توانایی و لیاقت برقرارسازی ارتباط و سرخورداری از روح اجتماعی و لذت برآمده از احساسات را به فراموشی می‌سپارند، نوشته شده به مرجع و متن مذهبی هدایت‌کننده موقتی برای گوشه‌گیران و خلوت‌نشینان و نیز معترضان اجتماعی که خود را بیش از هرکس دیگری معاصر برواقعیت می‌دانند، بدل می‌شود. این تیب از انسان، که هسه با استادی تام به کالامشناسی و نواندازی به درون او پرداخت، محصول زمانه و فرهنگ ماست. بیش از این هرگز جامعه بشری چنین حاصلی را بار نیابوده بود و امیدواریم در آینده نیز به‌این نیابود.

اگرگ بیابان، را برای اولین بار زمانی که تقریباً بچه بودم، خواندم چون دوستی بزرگتر از خودم که آثار هسه را می‌بلید. این را در دست گذاشت و سفارش آکید کرد که هرچه زودتر بنویش. این کار نیروی فریالی از من گرفت و مطمئن هستم که قابلیت ورود به لایه‌های پیچیده درونی کتاب را نداشتیم. در تمام سال‌های تحصیلات دانشگاهی‌ام هم، نه این و نه دیگر رمان‌های هرمان هسه در میان کتاب‌های با اسر تخته جایی نداشتند. علاقه من بیشتر به سمت داستان‌هایی متمایل بود که کمتر مایه تفکر و بیشتر عمل بودند، به سوی رمان‌هایی که در آن‌ها باورها پس زمینه بودند و نه چاشنین عمل.

از اواسط دهه شصت میلادی رویکرد و بازگشت هرمان هسه در سراسر جهان فریب آغاز شد. سال‌های که دوره انقلاب مواد روانگردان و فرآورده‌های آن، جامعه آزادگش و امحاء تلوه‌های جنسی، نیز عصر درون‌گرایی و معنوشی لجام‌گسخته و منحب صلح و آشتی بود. در همین دوره از مؤلف «گرگ بیابان» که به تازگی در سوئیس درگذشته بود - ۹ اوت ۱۹۶۲ - برترین قدرتی قابل تصور از یک نویسنده صورت پذیرفت؛ او مرشد و هدایتگر جوانی شد که در نیمی از دنیا به‌وضع موجود معترض بودند. من تمام این‌ها را در آن‌سوی پنجره اتاق‌ام به‌عینه می‌دیدم - در آن زمان هم مثل امروز در لندن زندگی می‌کردم و در Court قلب این جریان - و کاملاً سرگرم و دلمشغول این نمایش بودم. هرچند سوظنی جدی نسبت به اهداف و نتایج خیریشی داشتیم که در میان گروه بود ماری جوانا، لوهاج برآمده از مصرف لیسروژیک اسپید\* و سرخوش از موسیقی بیلتز خود را موظف و مصمم به بهبود اوضاع دنیا می‌دید ولی گرایش جوانان نوگرا به این نویسنده آلمانی - سوئیس مرا به دوباره خوانی این اثر وسوسه کرد. درست بود، همه آن‌ها حق داشتند تا هسه را در مقام پیر و مرشد خود بزرگویند. این مرفاض مونتاگولا - بر در اقامتگاهش قویلی از حکیم چینی Meng Hsieh نقش بسته بود که راه را بر ملاقات‌کنندگان سو می‌کرد، همان محق است با مرگ تنها باشد این‌که دیگران بیچاره‌اندش. در راه‌های آلمانی مائو تاسم و زندگی مدرن و طرد جامعه صنعتی، در شیفتگی‌اش نسبت به شوق و مذاهب درون‌گرایی زارکودش، در عشق‌اش به طبیعت، در غم دور افتادن از زندگی روحانی، در شوق و ذوق‌اش به موسیقی و ایامی که در آن سواد مخدر گیاهی می‌توانستند شناخت و معرفت از جهان و روح جمعی مردم را غنی سازند

و... از ایشان بسیار بیش افتاده بود. [۱]

«گرگ بیابان» در سال ۱۹۲۷ منتشر شد، و این تاریخ بسیار مهمی است؛ چرا که تیرگی درخشان صفحات آن به‌معنوی مبین قضای حاکم بر کشورهای اروپایی بود که به تازگی از مکاشفات جنگ اول جهانی خارج می‌شدند و به سرانجامگیری برای تکرار فاجعه مشغول بودند. موضوع بر سر کتلی اسپرسوینستی است که برده‌دری‌های ضداخلاقی و تندروی گل‌یکانگورهای وحشیانه علیه یوزروزی را که «گروس» در برلین آن سال‌ها می‌کشید و نیز کلبوس و هدیان‌هایی - یوزروزی آزاد

\* Acido Liserico ماده‌ای سفیدی که با تأثیر بر روی سروتونین باعث تغییر رفتار و سایرگر و نیز بروز رفتار ناهمگام در سرفرکننده می‌شود. عارضه مهم دیگر این اسید اسیدهای کربوهیدراتی است. LSD از ترکیبات آمینو همین اسید است.